

ماجرای عشق و عاشقی میدون

اصلاح طلب‌های ناشکر



✎ **پوریا عالمی**

● دیروز همه شوکه شدند و گفتند چطور است که باز هم شورای شهر شد مثل روز اولش؟ راستی‌ها گفتند اینکه هم چمران باز شد رئیس، هم قالیباف شهردار ماند، مشّت محکمی بوده به دهان اصلاح‌طلب‌ها. به نظر ما راستی‌ها شکسته‌نفسی کردند. چون این‌طور که ما دیدیم، این مشّت محکم تنوی دهان اصلاح‌طلب‌ها نخورده، عدل خورده درست وسط شکم آنها. اصلاح‌طلب‌ها دارند هنوز به خودشان می‌پیچند. البته این چیز تازهای نیست. طرفداران اصلاح‌طلبی عادت دارند به یکی رای بدهند که قرار است بعدا یک کار دیگر بکند. یک همچین تفریحی الان بین مردم باب شده. مثلا می‌گویند: «رای بدهیم به این آقا‌ه که شعار اصلاح‌طلبی میده، بره مجلس یا بره شورا، فردا یک کار دیگه کنه ما این‌قدر حرص بخوریم بخندیم». یک همچین رفتاری اگر آدم معمولی داشته باشد و یک کاری بکند که اذیت شود تا لذت ببرد، دکتر بهش دوتا قرص می‌دهد و دو هفته بستری‌اش می‌کند تا خوب شود.

بابای سوفیا از همه بدتر. از دیروز که نتیجه انتخابات توشورایی مشخص شده و هیشکی هیچ تغییری نکرده، بابای سوفیا ایستاده جلو دیوار و از دیروز ساعت ۲، تا الان، مرتب دارد سرش را می‌زند به دیوار که آخه چرا؟ آخه چرا؟ آخه چرا؟ به نظر شما بابای سوفیا غیرمنطقی به نظر می‌آید، اما بعضی اتفاقات توی زندگی هست که اگر بیفتد، آدم منطقی از ساعت ۲ دیروز می‌ایستد جلو دیوار و مرتب سرش را می‌کوبد به دیوار که آخه چرا؟ آخه چرا؟ آخه چرا؟

ما ولی معتقدیم خوب شد. یکی خوب شد مسجدجامعی رئیس شورا نشد، چون اگر رئیس می‌شد وقت نمی‌کرد توی تهران بچرخد و عکس یادگاری بگیرد... البته همان‌وقت هم که رئیس بود همین کار را می‌کرد؟ پس نتیجه گرفتیم عملا فرقی نمی‌کرد رئیس، مسجدجامعی بشود یا چمران. ما که به آ‌قای مسجدجامعی رای می‌دهیم تا باهاش توی افتتاحیه‌ها و اختتامیه‌ها و ناهار‌ها شرکت کنیم. از بس باهاش خوش می‌گذرد.

بعد هم یک حرف‌هایی درباره یک املاکی توی یک شهری به اسم تهران زده شده که گویا به یک افرادی که یک سمت‌هایی، یک جاهایی داشته‌اند یا یک نسبت‌هایی با یک کسانی داشته‌اند با تخفیف خیلی خیلی خیلی ویژه واگذار شده است. خب که چی؟ اینکه چیزی نیست. ما دکل نفتی دیدیم غیب شده. محمودرضا خاوری، رئیس کل بانک دیدیم غیب شده. حالا خدا را شکر این املاک سر جاش هست و پولش از مملکت خارج نشده. واقعا اصلاح‌طلب‌ها ناشکر شده‌اند.

نکته

تکذیب توکلی درباره تدریس در دانشگاه فارس

● احمد توکلی حضور و تدریس در کلاس‌های دانشکده خبرگزاری فارس را تکذیب کرد و در نامه‌ای نوشت: خبرگزاری فارس، اخیرا به منظور تبلیغ برای جذب دانشجو برای مؤسسه آموزشی خود پوستری چاپ و منتشر کرده و در کمال تعجب عکس این‌جانب، احمد توکلی، را نیز به‌عنوان مدرس «دانشکده رسانه فارس» در کنار افراد دیگری به چاپ رسانده است. این‌جانب این دروغ و عمل غیراخلاقی خبرگزاری فارس مبنی بر حضور خود به‌عنوان مدرس در کلاس‌های این دانشکده را قویا تکذیب می‌کنم. تاکید می‌کنم هیچ فردی از خبرگزاری فارس یا دانشکده وابسته به آن با من برای چنین حضوری تماس نداشته است و البته اگر هم می‌داشت، قبول نمی‌کردم. جذب دانشجو به هر قیمت، کار پسندیده‌ای نیست و دانشجویی که با دروغ جذب شود، چه بسا با دروغ فارغ‌التحصیل شود! ضمن احترام به همه همکاران، استادان ارتباطات، روزنامه‌نگاران و دانشجویان عزیزی که هر کجا فعال‌اند و شرافت شغلی و صداقت را نگاهبان‌اند، معتقدم این خبرگزاری که خود را ارزشی معرفی کرده و وابسته به نهادهای انقلابی قلمداد می‌شود، نه‌تنها نباید از ترفندهایی غیراخلاقی استفاده کند، بلکه باید پیشروی اخلاق و راستی باشد. حداقل از این نظر که موجب خدشه‌دارشدن ارزش‌ها و حرمت آن نهادها می‌شود.

اتفاق

● مراسم افتتاحیه نمایشگاه عکس «انتظار آرام»، مجموعه عکس فیلم «خیابان‌های آرام»، با آثار زهرا مصفا، در روز جمعه ۱۲ شهریور، از ساعت ۱۶ الی ۲۲ در کافه گالری شناخت برگزار می‌شود. این گالری در میدان فلسطین، خیابان طاقانی، نبش چهارراه قریمان، پلاک ۵۴۸ قرار دارد و علاقه‌مندان می‌توانند به تماشای عکس‌های این فیلم گران‌نشده بروند.

روزنامه شتر

www.sharghdaily.ir

پنجشنبه ۱۱ شهریور ۱۳۹۵ • ۲۹ ذی‌القعدة ۱۴۳۷ • ۱ سپتامبر ۲۰۱۶ • سال چهاردهم • شماره ۲۶۷۱ • ۲۰ صفحه • اذان ظهر تهران ۱۳:۰۴ • اذان مغرب ۱۹:۵۰ • اذان صبح فردا ۵:۱۰ • طلوع آفتاب ۶:۳۷

روزنامه‌فردا



کارتون خواب

✎ **جلال پیرمرز آباد**

انتقاد معاون سیاسی-اجتماعی استانداری تهران از مسکن مهر: زاغه‌نشینانی مدرن ایجاد شده

روایت

تجربه‌ای متفاوت از جم و سپانلو

امیرحسین سجادیه، متخصص گوارش

با محم‌علی سپانلو (شاعر فقید) از سال ۱۳۵۰ دوستی صمیمانه‌ای داشتم. با او، گلشیری، مجابی، واقدی و سیاوش مطهری مدت‌ها دوستان صمیمی بودیم. همین چند سال پیش بود که سپانلو بیمار شد. در بررسی‌ای که برایش انجام دادم، تومور پانکراس تشخیص داده شد. دکتر فدایی – تهران‌کلینیک- و مرحوم دکتر مبارق‌پای که از دوستان بنده بودند، نیز در جریان این امر قرار داشتند. سپانلو در بیمارستان جم به وسیله دکتر شاه‌کرمی که می‌گفت بهترین جراح پانکراس است و در این عمل سخت که باید پانکراس برداشته شود مهارت دارد، عمل شدند. من شهادت می‌دهم (دوستان دیگر سپانلو از جمله اخوت، دوست شبانه‌روزی او و بسیاری از هنرمندان به خانه سپانلو رفت‌وآمد داشتند و می‌توانم آنها را به‌عنوان شاهد بیاروم) که بیمارستان جم حتی یک ریال از سپانلو نداشت هزینه‌ها نگرفت. سپانلو می‌گفت به آنها گفتم: «من

زیر آسمان شهر

گدایان تهران

شرق: در یکی از داستان‌های عطار قصه‌ای است که می‌تواند آرزوی هر شهرداری باشد. داستان کداعلی در نیشابور؛ شهر بی‌گدا، در این شهر، همه باید کار کنند. در این داستان در شهر نیشابور برای آب‌حوض‌کشی، تمیزکردن خانه و... نیرو وجود دارد و همه از یک مدیریت خاص پیروی می‌کنند. این اتفاق می‌تواند به شکلی گسترده‌تر در هر محله ابرشهر تهران رخ دهد. فکر کنید اگر هر محله بتواند برای انجام فعالیت‌ها از کمک به هم‌محله‌ای‌های نیازمند استفاده کند، شاید کل این کار با مدیریت ممکن شود و روزی برسد که تهران، ابرشهر پایتختی بدون گدا شود؛ به‌ویژه در این روز‌ها که تعداد گردشگران خارجی در هتل‌های بزرگ تهران روزبه‌روز بیشتر می‌شود و البته تعداد گدایان هم بیشتر. صحبت از گدایان خارجی نیست که به تهران آمده‌اند و نشان می‌دهد چقدر در پذیرش و کمک‌گذاشتن مستقیم؛ سخن حتی از گدایان هندی و پاکستانی نیست که کمابیش می‌توان آنها را دید؛ صحبت از گدایان ایرانی است. همین بچه‌هایی که به زور به شما خوراکی می‌فروشدند و شیشه ماشینان را پاک می‌کنند و آخرشب نیز پول‌خرده‌ها را تبدیل به تراول می‌کنند. همین یکی، دو هفته پیش بود که مسئولان از جمع‌آوری گفتمند و آمارهای حیرت‌انگیزی از درآمد

سعید برآبادی؛ دادگاه سعید مرتضوی ادامه دارد و افکار عمومی به دنبال یافتن پاسخ‌های خود در پرونده تلخ کهریزک است. آیا این دادگاه می‌تواند زخم کهریزک را در بدنه جامعه بهبود بخشد؟ آیا فاجعه کهریزک، اعتماد عمومی را در جامعه هدف قرار داد؟ عباس عبدی، در گفت‌وگو با «شرق» به این سؤالات پاسخ می‌دهد:

را به اعتقاد شما، ماجرای تلخ کهریزک چه تأثیری روی جامعه ایران گذاشت؟

واقعیت این است که بنده از سال ۱۳۸۸ این گزاره را تکرار کردم که کشور بیش از آنکه از رویدادهای خرداد ۱۳۸۸ ضربه بخورد، از وضع و فاجعه به‌وجودآمده در کهریزک ضربه خورد. اساسا اتفاقات کهریزک، معنا و مفهوم دیگری را بر اعتراضات به نتایج انتخابات بار می‌کشد. این چیز تازهای نیست. طرفداران داشتند که به نظر می‌رسد عامل اصلی آن، کهریزک بود. اگر کهریزک نبود، معنا و مفهوم اعتراض به انتخابات به گونه دیگری می‌شد. واقعیت این است که اگر در تغییر وضعیت بازداشت‌شدگان حتی یک روز دیرتر اقدام شده بود، شاید تعداد کشته‌ها و ابعاد فاجعه بسیار بیشتر می‌شد. کهریزک محصول سکوت در برابر سایر اقدامات قبلی برخی از افراد دست‌اندرکار آن بود و از این حیث

همین‌حوالی

به‌یاد داوود رشیدی



✎ **عبدالرحمن نجل‌رحیم**، **عصب‌شناس و مصطب‌پژوه**

سال ۲۷ بود و من چندانسی بود که در تهران دانشجوی پزشکی شده بودم و هنوز از شوک صحنه‌های تشریح بدن آدمی در تئاتر آناتومی دانشگاه و بوی تند بدن اجساد آغشته به مواد نگهدارنده درنایمده بودم و هنوز تخیل بازسازی حرکت و فعالیت در اندام‌های بدن تشریح‌شده آدمی، وسواس شب و روزم بود. یکی از این شب‌ها بود که به دیدن اجرای تئاتر «در انتظار کودو» ساموئل بکت، از داوود رشیدی رفتم. من که تازه در سالن تئاتر آناتومی با اسرار بدن آدمی آشنا شده بودم، دیدن این تئاتر تکانی خیره‌کننده در دستگاه شناختی مغزم ایجاد کرد. اغراق نمی‌کنم. آن شب گویی بدون اینکه خود بدانم کره بسیاری از معماها در سطح ناگاه مغزم گشوده شد. این را بعدها فهمیدم. ارجاهای دیگری از در انتظار گودو در اروپا دیدم، ولی هیچ‌کدام نتوانستند اثر ماندگار و پرنرگ و قوی اجرای داوود رشیدی در تهران سال ۴۷ را از ذهنم پاک کنند. شاید این اجرای هوشمندانه و قوی از کار استثنایی ساموئل بکت، به نحوی ناخواسته و نادانسته، اما به‌موقع و بجا توانسته بود مرا به بخش غایب از نظر و پنهان تن آدمی، به مغز درون کاسه سر و شگفتی‌های کارکردی آن توجه دهد.

بعدها دریافتیم که حلقه مفقوده میان تن و ذهن، که بسیاری از اندیشمندان جهان را در حیرانی نگه داشته و گاه به گمراهی کشانده است، مغز پنهان در پس کاسه سر است. جبران این غفلت و ناگاهی تاریخی، ارزش آن را داشته است که سرتاسر زندگی‌ام را صرف پژوهش درباره چگونگی کارکرد مغز کنم. این مهم را شاید در آن زمان که گرم تجربه‌کردن‌های اولیه بودم، به‌خوبی درک نمی‌کردم؛ حالا که سال‌ها از آن دوران می‌گذرد بیشتر از قبل به اهمیت پی‌می‌برم و اینکه چگونه یک تجربه در یک شب تاتاری می‌تواند اهمیت شگرفی در زندگی انسان داشته باشد و انگشت اشاره را متوجه حلقه مفقوده کند. سال‌ها از آن دوران گذشت و دیگر نتوانستم از داوود رشیدی کاری تاتاری ببینم. وقتی او را در یک میهمانی دیدم، او دیگر چهره سینمایی معروفی شده بود. ماجرای نمایش «در انتظار گودو» در سال ۴۷ و تأثیر شگفت‌انگیز آن روی خودم را برایش گفتم. هیچ‌وقت هیجان بی‌نظیر ایجادشده در چهره‌اش پس از شنیدن وصف من از نمایش در انتظار گودو را فراموش نمی‌کنم.

او حس و حالم را به‌خوبی درک و همان‌جا مرا دعوت به دیدن تئاتر جدیدی کرد که قرار بود به اجرا درآورد. اما متأسفانه من در گیرودار مشغله‌های پزشکی نتوانستم به دیدن این تئاتر بروم که حال متأسفم زیرا که آخرین کار تاتاری او قبل از به‌خاموشی‌گراییدن تدریجی حافظه درخشان‌ش بود. اما تراز‌دی واقعی برای من این‌بار در صحنه تئاتر اتفاق نمی‌افتد، بلکه در واقعیت رخ می‌دهد، وقتی نمی‌توانم با وجود عصری دانش‌اندوختن درباره مغز و بیماری آلزایمر، برای مغز دچار آلزایمر داوود رشیدی و به‌خاموشی‌گراییدن حافظه و تخیل قوی او درمانی مؤثر بیابم. اما شاید در هر تراز‌دی، امید و آرزویی به سوی آینده‌ای روشن باشد که تکرار تراز‌دی گذشته‌ها را به همراه نداشته باشد. آن جرقه‌ای که داوود رشیدی شیی در زمانی دور در سالن تئاتر در مغزم روشن کرد تا به راهی بروم که بیشتر درباره آلزایمر بیاوموز؛ روزی در آینده به کار درمان مؤثر زوال عقل داوود رشیدی‌های دیگر خواهد آمد.

آینه‌های روبه‌رو

خیلی پیگیر اخبار دادگاه کهریزک نباشید

تجربه زندان را دارم، اتفاقا طرفم نیز مرتضوی بود. اگر یک روز مطالب آن ماجرا را منتشر کنم، همه دچار تعجب فراوان خواهند شد که آیا یک کار‌گزار ممکن است تا این حد رفتاری خلاف قاعده کند؟ ولی فهم آن اتفاقات برای من سخت نبود، زیرا من یک کنشگر سیاسی بودم و هرکس در ایران، سیاسی است باید پای لرز خربزه‌ای که می‌خورد بنشیند، ولی در‌آواری قضیه کهریزک این بود که تعدادی جوان حول‌وحوش ۲۰ساله را دچار این وضع کردند که شرم‌آور است. ✎ **آیا تشکیل دادگاه برای سعید مرتضوی می‌تواند زخم کهریزک را بهبود بخشد؟**

رسیدگی قضانی می‌توانست اعتماد زائل‌شده را تا حدی جبران کند، ولی نه پس از هفت سال، حتی هنوز هم تمام نشده است. اگر این کار منتفاهانه و در همان یک سال اول انجام می‌شد، قطعا مؤثر بود. درحالی‌که همه متهمان رویدادهای پس از انتخابات دوران زندان خودشان را هم گذرانده و آزاد شده‌اند، ولی هنوز دادگاه آقای مرتضوی ادامه دارد. به نظر خیلی پیگیر اخبارش نباشید. این کار بهتر است. آن را تماش‌شده فرض کنید. مرتضوی و مرتضوی‌ها هم قربانی کهریزک‌ها از نوع دیگرش هستند.

تجربه دیگران

در جهنم به جست‌وجوی بهشت

اسرای نازی را تهیه می‌کرد، مشغول به کار شوند و در فرصت مناسب چند هزار نفر از این اسرا را بکشند. بالاخره در روز سیزدهم آوریل ۱۹۴۶، انتقام‌جویان نقشه‌شان را عملی کردند. برای این کار سه‌هزار نان پخته شد. سه نفر از انتقام‌جویان مسئول این بودند تا روی نان‌های گرد آرسنیک بپاشند. آنها برای این کار دو ساعت وقت گذاشتند. هدف اولیه این بود که با این مقدار نان، ۱۲ هزار نازی کشته شوند. هرمتص در آن روز بیرون از نانولای کشیک می‌داد تا مشکلی برای اجرای نقشه پیش نیاید. انتقام‌جویان این طرح را بسیار دوست داشتند چون برخلاف طرح اولیه که ممکن بود افراد بی‌گانه‌ی نیز در جریان آن کشته شوند، این طرح طوری برنامه‌ریزی شده بود که فقط نیروهای نازی را می‌کشت. بااین‌حال طرح آنها موفق نشد و اعضای گروه انتقام‌جویان به اتهام اقدام برای جنایت تحت‌تعقیب قضائی قرار گرفتند. اسناد منتشرشده درباره این اتفاق نشان می‌دهد که میزان آرسنیک‌ی که انتقام‌جویان تهیه کرده بودند برای کشتن ۶۰هزار نازی کافی بود. یک پژوهش دیگر در این زمینه نشان می‌دهد آنها برای انتقام از نازی‌ها، ۱کیلو آرسنیک استفاده کرده بودند. بالاآوردن، تب و حملات پوستی پس از استفاده از دستپخت انتقام‌جویان در اردوگاه شیوع پیدا کرد، اما هیچ‌یک از نازی‌ها نمردد.

محققان دو تئوری در این زمینه دارند. برخی فکر می‌کنند احتمالا به‌خاطر عجله زیاد انتقام‌جویان، آنها میزان کمی از آرسنیک را روی هر نان پاشیده‌اند و تئوری دیگر این است که نازی‌ها به‌سرعت متوجه وجود سم در نان‌ها شده‌اند و مقدار کمی از آنها را خورده‌اند که تنها باعث مسمومیتشان شده است. پس از اجرای این نقشه، انتقام‌جویان به‌سرعت از آمریکا خارج و به اروپا رفتند. آنها سال‌ها تحت‌تعقیب بودند تا اینکه یکی‌یکی به‌علت پیری زندگی را وداع گفتند. تنها باقی‌مانده این گروه هرمتص است که در ۹۰سالگی به تل‌آویو برگشت و در آنجا زندگی می‌کند. او می‌گوید: «مطمئنم بدون این کار بهشت بر ما حرام می‌شد!»

گزارش فردا

قایق‌های کاغذی برای ۲ هزار کشته مدیترانه

و آغاز صلح را در خاورمیانه سر می‌دهند. بحران سوریه و کشتار هزاران انسان و آوارگی میلیون‌ها آسیایی، بارها و بارها در هنر امروز ایران بازتاب داشته؛ اما این شاید یکی از اولین حرکت‌هایی باشد که به صورت فرامرزی رخ می‌دهد؛ آن‌سم در جغرافیایی که با خاخره کودکان غرق‌شده



سوری، اندوهناک شده است. بازتاب این پروژه محیطی در اسکله کوتاه ازمیر با واکنش خوب مخاطبان همراه شد. چند نفر از پناهنده‌های سوری به گروه فعالان اجتماعی «پل ملت‌ها» کمک کردند تا این قایق‌ها روی سطح آب قرار بگیرند و خبر به‌طور هم‌زمان از رسانه‌های مختلف ترکیه پوشش داده شد. این پروژه با همکاری بیش از ۱۰ نفر از فعالان اجتماعی ترکیه انجام شد. در ماه‌های اخیر به خانواده‌ها و کودکان سوری کمک‌هایی مانند اسکان و خدمات پزشکی داده بودند و حتی در مواردی جان برخی از سوری‌ها را از امواج مدیترانه نجات داده بودند. مرکز شهر ازمیر، محل برگزاری این چیدمان بود و عیاران این محدوده از اولین بازدیدکنندگان آن بودند. نکته جالب اینجاست که در زمان انجام برنامه، حتی پلیس ترکیه هم به جمع حاضران اضافه شد و تا پایان برنامه، همراه آنها بود. «هاو سلیم» و «محمد» هم دو کودک ۱۰ و ۱۲ساله سوری بودند که به تیم اجرایی پروژه کمک کردند تا آنها نیز یاد هم‌وطنان خود را در شاورکردن این قایق‌های کاغذی زنده نگه دارند.